

هویت مبادی حکمت عملی در نسبت با موضوع و مسائل این علم از نگاه فارابی

محمدعلی نوری^۱

چکیده

یکی از راه‌های شناخت ماهیت هر علم، شناخت اجزای تشکیل‌دهنده آن است. حکمت عملی در جایگاه یک علم برهانی، برخوردار از سه جزء موضوع، مسائل و مبادی است و آگاهی از این اجزاء، راه درک بهتر این علم را هموار می‌کند. در نگاشته حاضر، بر ماهیت‌شناسی مبادی دانش حکمت عملی و ارتباط این مبادی با موضوع و مسائل دانش مذکور از نگاه فارابی که یکی از بزرگترین فیلسوفان درگیر با مباحث حکمت عملی است، تمرکز شده تا تصویر روشنی از پایه‌های اثبات مسائل این دانش به دست آید و از این رهگذر، سنخ و هویت خود حکمت عملی و راه تعامل سازنده با آن نیز معلوم گردد. با تحلیل و تبیین سخنان فارابی تلاش می‌شود معنا و مفاد اجزای علم و ارتباط آنها با یکدیگر و به دنبال آن، مقصود از مبادی تصویری و تصدیقی حکمت عملی و اقسام آنها و نیز چگونگی نقش این مبادی در اثبات مسائل حکمت عملی روشن گردد. همچنین به تمایز مبادی تصدیقی حکمت عملی از قضایای مشهور که مبدأ تصدیقی در علوم جدلی واقع می‌شوند و نیز به نقش مشهورات در دو ساحت پدید آمدن حکمت عملی و فرهنگ‌سازی و تعلیم و تأدیب افراد جامعه بر اساس آموزه‌های این حکمت، التفات داده می‌شود.

واژگان کلیدی: حکمت عملی، اجزای علم، مبادی حکمت عملی، دانش برهانی، مشهورات، فارابی

۱. درآمد

ارسطو در کتاب برهان خود به بیان اجزای علوم، یعنی عناصر تشکیل دهنده علم پرداخته است (ارسطو، ۱۹۸۰م، ۷۵الف، ۳۷-۷۵ب، ۵ و ۷۶الف، ۳۰-۷۷الف، ۳۵) و فارابی به تبع وی، در کتاب برهان این عناصر را مطرح کرده است. فارابی می‌گوید هر علم دارای سه جزء موضوع، مسائل و مبادی است. موضوع علم، محور علم است که در علم از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود. مسائل علم، مطلوبات علم هستند که در علم برای موضوع علم یا اجزاء و جزئیات موضوع علم اثبات می‌شوند و بنابراین مسئله علمی، قضیه‌ای است که موضوعش همان موضوع علم یا اجزاء و یا جزئیات آن است و محمولش عوارض ذاتی موضوع علم است که در علم اثبات می‌گردند. مبادی علم، اصول نخستین علم هستند که اثبات مسائل علم بر آنها استوار است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸) و به دو گونه مبادی تصویری و مبادی تصدیقی هستند (همان، ص ۳۳۷-۳۳۸). بنابراین تحقق علم وابسته به وجود محوری به نام موضوع و اثبات عوارض ذاتی این موضوع با بهره‌گیری از تصورات و تصدیقات پیشینی و نخستین است که از آنها به مبادی علم تعبیر می‌شود.

نگاشته حاضر در پاسداشت یکی از دغدغه‌های اصلی فارابی که شناسایی حکمت عملی و احکام و ویژگی‌های آن به عنوان یکی از دانش‌های مهم و تاثیرگذار در حیات بشر و زیست ارادی انسان است، به بررسی مبادی حکمت عملی و ارتباط آن با موضوع و مسائل این دانش از نگاه فارابی می‌پردازد. البته با لحاظ اینکه شناخت بهتر این مطلب نیازمند درک کافی از ماهیت خود موضوع، مسائل و مبادی علم از نگاه فارابی است، در آغاز، دیدگاه وی درباره اجزای علم و شرایط این اجزاء و نوع ارتباطشان با هم مطرح می‌گردد و سپس به تبیین مبادی تصویری و تصدیقی حکمت عملی در ارتباط با دیگر اجزای این دانش از دید فارابی پرداخته می‌شود.

۲. موضوع و مسائل علم

فارابی با پذیرش این اندیشه که جایگاه موضوع علم سبب شده تا وحدت و تمایز علوم به اعتبار موضوع آنها باشد، می‌گوید اگر موضوع علوم واحد باشد، علوم با هم اتحاد خواهند داشت و علم واحد را تشکیل می‌دهند و اگر موضوع آنها مختلف باشد، علوم از یکدیگر متمایز خواهند بود. تمایز موضوعات علوم نیز یا به لحاظ ذات آنها است و یا به لحاظ حالات آنها است که خود تمایز موضوع به لحاظ حالات هم به سه گونه است: الف) موضوع یک علم تحت موضوع علم دیگری است. ب) موضوع یک علم جزء موضوع علم دیگری است. ج) موضوع یک علم، نه تحت موضوع علم دیگری و نه جزء آن است. یک دانش در صورتی جزء دانشی دیگر قرار می‌گیرد که موضوعش

در حقیقت نوعی از انواع موضوع آن دانش دیگر باشد؛ مانند دانش مربوط به مخروطات که جزء دانش هندسه است، چراکه مخروط نوعی از مجسمات (حجم‌ها) است. همچنین یک دانش در صورتی تحت دانشی دیگر قرار می‌گیرد که موضوعش اخص از موضوع آن علم دیگر باشد و البته به گونه‌ای اخذ شود که اخص باشد و نه نوع و جزء موضوع علم عام‌تر. به همین دلیل بر خلاف دانش بررسی‌کننده اگر مطلق که نوع و جزئی از دانش بررسی‌کننده مجسمات یعنی دانش هندسه است، دانش بررسی‌کننده اگر متحرکه نوعی از انواع اگر مطلق نیست و بنابراین جزئی از دانش هندسه نبوده بلکه تحت دانش هندسه است. نیز مانند علم مناظر که تحت هندسه و همچنین مانند علم انتقال که تحت مجسمات است. اختلاف دو دانش به گونه‌ای که هیچ‌کدام از آنها نه جزء و نه تحت دیگری است مانند دو دانش ریاضیات و طبیعیات است که هر دو در جسم‌ها و طول‌ها نظر می‌کنند و هیچ یک از جسم‌ها و طول‌ها در ریاضیات و طبیعیات، نه جزء دیگری و نه تحت دیگری است؛ زیرا نظر ریاضیات به این موضوعات از جهت تقدّر (وجود تقدّری) و نظر طبیعیات به این موضوعات از جهت حرکت است (همان، ص ۳۱۳-۳۱۲).

البته با لحاظ اینکه علم، گاه یک موضوع دارد (مانند دانش حساب که موضوع آن عدد است) و گاه چند موضوع دارد، موضوع علم به واحد و کثیر، و قسم دوم (موضوعات کثیر) به اقسام چهارگانه زیر تقسیم می‌شود:

۱. موضوع‌های مشترک در جنس مانند خط، سطح و جسم که موضوعات علم هندسه و مشترک در کم متصل قار یعنی مقدار هستند.

۲. موضوع‌هایی که مناسبتی آنها را به هم مرتبط می‌سازد، مانند اشتراک نقطه، خط، سطح و حجم؛ زیرا نسبت نقطه به خط همانند نسبت خط به سطح است و نسبت خط به سطح همانند نسبت سطح به حجم است.

۳. موضوع‌های مشترک در غایت واحد مانند اشتراک موضوعات علم اخلاق در خُلق و خو و عادت و نیز مانند اشتراک موضوعات علم پزشکی یعنی اعضاء، مزاجات، اخلاط، قوا و افعال در سلامتی بدن.

۴. موضوع‌های مشترک در مبدأ و منشأ واحد مانند اشتراک موضوعات علم کلام در نسبت به الهی بودن یا پیروی از شریعت (همان، ص ۳۱۲؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۷).

با لحاظ اینکه هر علم تنها یک موضوع می‌تواند داشته باشد به گونه‌ای که اختلاف علوم به اختلاف موضوعات آنها است، روشن است که تقسیم موضوع علم به واحد و کثیر به معنای آن نیست که هر علم می‌تواند چند موضوع داشته باشد. بنابراین مراد از موضوع کثیر، نه چند موضوع مختلف و جدا از هم، بلکه موضوعاتی است که دارای وجه اشتراک هستند و به لحاظ همین وجه

اشتراک، موضوع علم واحد قرار گرفته‌اند. همچنین ملاک وحدت یک علم دارای موضوعات کثیر و تمایز آن از دیگر علوم، همان موضوعات کثیر مشترک است، نه اینکه وجه اشتراک آنها در جنس یا تناسب یا غایت یا مبدأ باشد؛ زیرا محور و اساس هر علم، موضوع آن است و وجه اشتراک موضوعات کثیر، تنها سبب شده تا این موضوعات بتوانند موضوع یک علم قرار گیرند.

از نظر فارابی مسائل علم، قضایایی هستند که هرکدام از آنها دارای دو جزء موضوع و محمول است که به تعبیر وی، موضوع مسئله علمی، «مفروض» و «معطی» و محمول آن، «مطلوب» نامیده می‌شود؛ زیرا در هر مسئله علمی، نخست موضوع فرض و اعطاء می‌شود و سپس وجود محمول برای آن طلب و اثبات می‌گردد (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۸).

هریک از موضوع و محمول مسئله علم به موضوع علم اختصاص دارد؛ چون موضوع مسئله یا خود موضوع علم و یا نوعی از موضوع علم و یا عرض ذاتی موضوع علم است و محمول مسئله نیز عرض ذاتی موضوع مسئله (و به تبع آن، عرض ذاتی موضوع علم) است و با موضوع علم ارتباط حقیقی و نفس‌الامری دارد. به همین دلیل، فارابی اقسام موضوع مسئله علم و نیز اقسام محمول مسئله علم را چنین بر می‌شمارد: ۱) نوعی از انواع موضوع علم. ۲) از انواع انواع موضوع علم. ۳) از اعراض ذاتی موضوع علم. ۴) از اعراض ذاتی انواع موضوع علم. ۵) از اعراض ذاتی انواع انواع موضوع علم. ۶) از اعراض اعراض ذاتی موضوع علم. ۷) از انواع اعراض ذاتی موضوع علم. ۸) از انواع انواع اعراض ذاتی موضوع علم. ۹) خود موضوع علم (همان).

مراد از اینکه موضوع مسئله می‌تواند عرض ذاتی موضوع علم باشد این نیست که عوارض ذاتی موضوع علم می‌توانند مستقیم و بدون اثبات آنها در جایگاه محمول مسائل در علم، موضوع مسئله قرار گیرند، بلکه این است که عوارض ذاتی موضوع علم پس از اثباتشان برای اجزاء و جزئیات موضوع علم در قالب مسائل علم، می‌توانند موضوع مسئله برای اثبات دیگر عوارض ذاتی موضوع علم باشند.

۳. مبادی علم

از سخنان فیلسوفانی مانند فارابی و ابن‌سینا به دست می‌آید که مبادی علم، اصول نخستین علم هستند که اثبات مسائل علم بر آنها استوار است و عبارتند از: الف) تعریف موضوع علم و تعریف موضوع و محمول مسائل علم. ب) قضایایی که بر پایه آنها براهین اثبات مسائل علم شکل می‌گیرد (همان، ص ۳۳۸؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۱۲).

مبادی جمع واژه «مبدأ» است و مبدأ مترادف با واژه «اَوَّل» و به معنای متقدم می‌باشد (ارسطو، ۱۹۸۰م، ۷۲الف، ۷-۸) و تقدم مبادی علم بر دیگر اجزای علم، هم در شناخت و هم در وجود است

(ابن رشد، ۱۹۸۲م، ص ۴۰). از این رو به کار رفتن واژه مبادی علم گویای دو چیز است: ۱. مبادی علم شناخته شده‌تر از مسائل علم هستند. ۲. مبادی علم، وجودشان پیش از وجود مسائل علم است. فارابی اصل مبادی را به سه قسم الف) مبادی معرفت، ب) مبادی وجود و ج) مبادی معرفت و وجود تقسیم کرده و توضیح می‌دهد که مراد از مبادی علم، قسم نخست (مبادی معرفت) که از آنها به دلایل نیز یاد می‌شود و قسم سوم است و از این رو در نظر وی، مبادی علم، مبادی معرفتی هستند که البته یا این مبادی معرفتی، مبدأ در وجود هم هستند یا نیستند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۰). فارابی در این باره، همچنین در مقام بیان اشیای ضروری در تعلیم که یکی از آنها مبادی علم است می‌گوید مبادی علم اموری هستند که با آنها شناخت مجهولات علم صورت می‌گیرد و این امور که مبادی تعلیم در صناعات هستند چهار قسم هستند: اصول متعارفه، حدود، اصول موضوعه و مصادرات (همان، ص ۳۳۸-۳۳۷).

بنابراین مراد فارابی از معرفتی بودن مبادی علم آن است که تعاریف و قضایای پایه در علم، منشأ و مبدأ شناخت مجهولات تصویری و تصدیقی علم هستند و بدون آنها امکان شناخت این مجهولات وجود ندارد. این معنا از مبادی علم سازگار با تعابیری مانند مبادی معرفت‌شناختی، مبادی هستی‌شناختی و مبادی انسان‌شناختی است که امروزه ناظر به مباحث مطرح در علم به کار برده می‌شوند؛ زیرا مبادی علم از حیث اینکه مبدأ شناخت و تحصیل همه مسائل علم است، مشتمل بر این مبادی نیز می‌باشد، چراکه به نظر می‌رسد هریک از این مبادی به جهت شناخت و تحصیل بخشی از مسائل علم مطرح می‌شود.

۴. مبادی تصویری و تصدیقی علم

فارابی همان‌گونه که گذشت، مبادی علم را به دو گونه تصویری و تصدیقی می‌داند (همان، ص ۳۳۸). مبادی تصویری علم به معنای تعریف‌های حدّی یا رسمی (ابن سهلان ساوی، ۱۹۹۳م، ص ۲۳۷-۲۳۸) از معانی مفرد علم یعنی موضوع علم، اجزاء موضوع علم، جزئیات موضوع علم و اعراض ذاتی موضوع علم است^۱. بنابراین اقسام مبادی تصویری عبارتند از: تعریف موضوع علم، تعریف اجزاء یا جزئیات موضوع علم، تعریف عوارض ذاتی موضوع علم.

۱. مراد از موضوع علم، مصداق موضوع است و نه مفهوم آن. مثالش جسم طبیعی در علم طبیعی است. موضوع در این علم، مفهوم جسم طبیعی نیست؛ زیرا محمول‌های علم طبیعی، ویژگی‌های مصداق و نه مفهوم جسم طبیعی را بیان می‌کنند. مراد از اجزاء موضوع، جزء‌هایی است که از ترکیب آنها موضوع علم به دست می‌آید. مثالش ماده و صورت در علم طبیعی است. جزئیات موضوع، انواع موضوع علم هستند و مانند اجزاء موضوع علم، موضوع مسائل واقع می‌شوند. مثالش جسم بسیط در علم طبیعی است. اعراض ذاتی موضوع نیز محمول‌های مسائل هستند و اثباتشان برای موضوع، اجزاء و جزئیات موضوع، مطلوب علم است. مثالش حرکت برای جسم طبیعی در علم طبیعی است (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۸؛ تهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۱۳-۱۲).

از نظر فارابی و بسیاری دیگر از حکماء، هر علمی تعاریف همه مفاهیم خود (به جز مفاهیم بدیهی که نیازمند تعریف نیستند، مانند موجود که موضوع فلسفه اولی است) را فرض می‌گیرد و از این رو مبادی تصوریه، جزء وضع و اجزای برنهاده شده در علم هستند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۳۸؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۱۱۰؛ طوسی، ۱۳۷۵، ص ۲۹۶-۲۹۵). به همین دلیل بخشی از هر علم که مربوط به چیستی مفاهیم نظری علم و به دیگر سخن، پاسخ‌گوی مطالب «ما» و برآمده از تعاریف مفاهیم مفرد علم است، اعم از اینکه محصول خود علم و به دست آمده در خود علم باشد یا از علوم دیگر گرفته شود، مبادی تصوریه علم نامیده می‌شود.

مبادی تصدیقی علم به معنای قضایایی است که بر پایه آنها براهین اثبات مسائل علم شکل می‌گیرد و به هنگام بهره‌گیری از آنها در جایگاه مبدأ، بی‌نیاز از اثبات هستند و به کمک آنها قضایای نظری علم اثبات می‌گردند. اقسام مبادی تصدیقیه در یک تقسیم عبارتند از: مبادی عام و مبادی خاص. مبادی تصدیقی عام آنهایی هستند که به دلیل اختصاص نداشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص می‌توانند در همه علوم یا در چند علم مبدأ باشند؛ مانند «بر هر چیزی یا ایجاب صادق است یا سلب». مبادی تصدیقی خاص نیز آنهایی هستند که به دلیل اختصاص داشتن موضوعشان به موضوع علمی خاص، تنها در یک علم می‌توانند مبدأ باشند، مانند «پنج، عدد فرد است» (مبدأ تصدیقی در علم حساب) (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۰۸).

بهره‌گیری از مبادی تصدیقی عام در علمی خاص به صورت بالفعل، اقتضا دارد که این مبادی متناسب با آن علم و با تقدیر به موضوع آن علم به‌کار رود. برای نمونه، به‌کارگیری بالفعل مبدأ تصدیقی عام «بر هر چیزی، یا ایجاب صادق است یا سلب» در دانش حکمت عملی این‌گونه است: «بر هر فعلی یا خیر صادق است یا شر».

مبادی تصدیقیه علم در تقسیمی دیگر به اصول متعارفه، اصول موضوعه و مصادرات تقسیم می‌گردد. اصول متعارفه، قضایای بدیهی هستند که به اثبات نیاز ندارند و بنابراین مبدأ تصدیقی به صورت مطلق و نه نسبی هستند. اصول موضوعه و مصادرات، قضایای غیر بدیهی و نیازمند اثبات هستند که البته در علم، مبدأ تصدیقی واقع می‌شوند و در علم دیگر در جایگاه مسئله اثبات می‌گردند و بنابراین مبدأ تصدیقی به صورت نسبی هستند (همان، ص ۳۲۱-۳۲۰).

البته اصول موضوعه و مصادرات با هم این تفاوت را دارند که اصول موضوعه از باب حسن ظنّ و اطمینان قلبی به معلّم، ولی مصادرات از روی مسامحه و با انکار درونی پذیرفته می‌شوند (همان، ص ۳۴۱). فارابی مبادی تصدیقی غیر بین را به دلیل اینکه بدیهی نیستند و به مانند مبادی تصوری نیازمند فرض و برنهاده شدن در علم هستند، در شمار «اوضاع» دانسته است (همان، ص ۳۳۸).

به باور فارابی مبادی تصدیقی غیر باین، یا در علمی دیگر تبیین می‌شوند که متعلم با آن علم مأنوس نیست و یا اینکه در خود علم و با چیزهایی متأخر تبیین می‌شوند؛ چراکه زمان طولانی برای تبیین آنها نیاز است و یا تبیین آنها برای متعلم در زمان متقدم دشوار است و از این رو تبیین‌شان به زمان دیگر واگذار می‌شود (همان، ص ۳۴۲-۳۴۱).

همچنین فارابی تذکر می‌دهد که ممکن است مبادی تصدیقی باین، جزء اوضاع باشند و البته نه اوضاع به صورت مطلق (آن‌گونه که اصول موضوعه و مصادرات هستند)، بلکه اوضاع بالقیاس (نسبی) و نسبت به کسانی که به دلایلی (مانند نقص در فطرت)، توانایی اعتراف به بدیهیات را ندارند و آنها را انکار می‌کنند (همان، ص ۳۴۲).

۵. مصادیق مبادی تصدیقی علم

فارابی به مصادیق مبادی تصدیقیه، هم در مطلق علوم و هم در علوم برهانی با لحاظ مبدأ حجت بودن و تشکیل مواد قیاس از آنها نیز اشاره کرده است. در ادامه می‌توان بیان وی درباره مصادیق مبادی تصدیقیه در میان مبادی حجت در هم حیطه مطلق علوم و هم حیطه علوم برهانی را بدین گونه مطرح کرد.

فارابی در یک جا درباره مصادیق مبادی تصدیقیه در مطلق علوم می‌گوید آنچه دانسته می‌شود، یا بدون استدلال و فکر و رویه شناخته می‌شود و یا با فکر و استنباط و رویه فهمیده می‌شود. دسته نخست چهار صنف می‌باشند: مقبولات، مشهورات، محسوسات و معقولات اول. دیگر معلومات از راه قیاس و استنباط به دست می‌آیند. مراد از مقبولات، قضایایی است که از شخص یا اشخاصی که ثقة هستند و به آنها اطمینان وجود دارد، پذیرفته می‌شوند و چنین قضایایی بیشتر در علوم خطابی و اقناعی کاربرد دارند. مراد از مشهورات، قضایای پذیرفته‌شده نزد همه مردم یا بیشتر آنان یا پذیرفته شده نزد همه علماء و عقلاء یا بیشتر آنان است و این قضایا بیشتر در علوم جدلی کارکرد دارند. محسوسات نیز قضایای درک‌شده با یکی از حواس پنج‌گانه هستند که در علوم مرتبط با ادراک‌های حسی جزئی کاربرد دارند و همچنین همان‌گونه که خواهد آمد، محسوسات منشأ پدید آمدن قضایای بدیهی در نفس هستند. معقولات اول هم قضایای یقینی بی‌نیاز از اثبات هستند که از آنها به بدیهیات تعبیر می‌شود و در علوم برهانی کارکرد دارند (همان، ص ۲۰-۱۹).

شبهه همین سخن درباره قضایای بی‌نیاز از اثبات در مطلق علوم (مبادی حجت در علوم) که پایه اثبات مسائل علوم هستند از سوی فارابی در جای دیگر مطرح شده است. وی در کتاب جدل می‌گوید مقدماتی که در جایگاه اوائل به کار برده می‌شوند عبارتند از: مقبولات، مشهورات، محسوسات و قضایای یقینیه (همان، ص ۳۶۴). تعبیر «قضایای یقینیه» در اینجا جایگزین تعبیر

«معقولات اول» در متن پیشین شده که به نظر می‌رسد مراد فارابی از هر دو تعبیر یک چیز است، یعنی همان قضایای یقینی بدیهی.

فارابی قضایای بی‌نیاز از اثبات مطرح در علوم برهانی که مبادی تصدیقی در این علوم واقع می‌شوند را به قضایای حاصل بالطبع یعنی اولیات و قضایای تجربی تقسیم می‌کند. از دید وی گرچه هر دوی اولیات و تجربیات، حاصل و برآمده از احساس جزئیات هستند، ولی حکم به اولیات گویا به صورت فطری و غریزی در انسان وجود دارد و نیاز به احساس جزئیات آنها برای برخورداری از این حکم نیست، بلکه برای برخورداری از موضوع و محمول کلی است؛ زیرا حکم کلی در اولیات با ادراک شماری محدود از محسوسات (که معمولاً در اولیات همین شمار محدود از محسوسات و نه همه محسوسات درک می‌شوند) به دست نمی‌آید و نیاز به فعالیت خود نفس هم هست که به صورت فطری و غریزی انجام می‌گیرد. این در حالی است که حکم به مجزبات در وجود انسان سرشته نشده و برای برخورداری از این حکم (و نه صرف داشتن موضوع و محمول کلی)، باید ادراک قضایای محسوسه صورت بگیرد و البته تعداد این ادراک محسوسات، بسته به نوع تجربه، شدت و ضعف دارد و کم و زیاد می‌شود. دلیل این نیاز به ادراک محسوسات در تجربه هم آن است که تجربه یعنی بررسی جزئیات و آگاهی از تحقق دائمی یا اکثری این جزئیات و حکم عقل به ارتباط ضروری و یقینی میان موضوع و محمول آنها در شرایط گوناگون زمانی، مکانی و ... بنابراین تجربه گرچه به استقراء شباهت دارد ولی از این جهت با آن متفاوت است که در استقراء یقین ضروری به حکم کلی وجود ندارد ولی در تجربه این یقین ضروری وجود دارد (همان، ص ۲۷۱-۲۶۹؛ همو، بی‌تا (موسیقی کبیر)، ص ۹۹-۹۲).

فارابی تفاوت دیگر اولیات و تجربیات را در پاسخ به این پرسش که آیا ممکن است معرفت به مبادی اول علی الاطلاق، از صناعت دیگری حاصل شود یا نه، چنین بیان می‌کند که بر خلاف اولیات، قضایای تجربی ممکن است از علوم دیگر اخذ شوند. به دیگر سخن، فارابی تصریح می‌کند که مبادی تصدیقی اولی موجود در فطرت انسان، از دانش دیگر گرفته نشده بلکه به صورت فطری و غریزی در انسان وجود دارند، ولی مبادی تصدیقی تجربی می‌توانند از دانش دیگر اخذ شوند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۱).

با لحاظ تعبیر «مبادی اول علی الاطلاق» در کلام فارابی و اینکه وی تجربه را نیز جزء بدیهیات و مبادی اول علی الاطلاق می‌داند، روشن است که مراد از تفاوت دوم این نیست که تجربیات به کار رفته در دانش ممکن است اصل متعارف نباشند و به عنوان اصل موضوع به کار رفته باشند، بلکه این است که در تعاون و همکاری علوم با یکدیگر و با لحاظ شرایط ذکر شده در این باره از جمله تناسب علوم با یکدیگر، می‌توان برخی از قضایای فراهم آمده در یک علم را به عنوان مبدأ در علم دیگر به کار برد که مثال آن در ادامه خواهد آمد.

۶. مبادی حکمت عملی

با توجه به اینکه فارابی از یک سو حکمت عملی را یک دانش برهانی شمرده و از آن با نام‌های «علم مدنی»، «فلسفه مدنی»، «فلسفه انسانی»، «فلسفه عملی» و «صنعت یقینی عملی» یاد کرده (همان، ص ۱۲-۱۳؛ همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۶-۲۵۴) و از دیگر سو دانش‌ها و به ویژه دانش‌های برهانی که از آنها به صنایع نظری یاد می‌کند را مشتمل بر سه جزء موضوع، مسائل و مبادی دانسته است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۷)، حکمت عملی را به مانند دانش‌های حکمت نظری، برخوردار از این اجزاء دانسته و احکام این اجزاء را درباره آن جاری می‌داند.

مبادی تصویری حکمت عملی که روشن‌کننده موضوع این حکمت و اجزاء و جزئیات و نیز عوارض ذاتی آن هستند، همان تعاریف مفاهیم مفرد این دانش هستند؛ یعنی تعاریف اشیائی که شأنیت دارند به فعل درآیند و انسان با اراده برآمده از عقل خود آنها را انجام می‌دهد (کنش خیر و شر و ملکاتی که منشأ این کنش‌ها هستند) و تعاریف اجزاء و جزئیات و عوارض ذاتی این اشیاء. این مبادی یا در خود حکمت عملی مطرح شده و به دست می‌آیند مانند چپستی کنش خیر و کنش شر، فضیلت، فضیلت خلقی، فضیلت عقلی، حسن و قبح، تدبیر منزل، تدبیر مُدُن، اجتماع انسانی، مدنی الطبع بودن انسان، یا اینکه از علوم دیگر گرفته می‌شوند مانند چپستی نفس و تجرد و قوای **نفس**، اراده، کنش، کمال اول و ثانی انسان، سعادت، علم قیاسی برهانی.

مبادی تصدیقی حکمت عملی نیز قضایای بی‌نیاز از اثبات در این علم هستند که پایه اثبات مسائل آن می‌باشند و خود، یا بدیهی‌اند و یا به بدیهیات ختم می‌شوند؛ بدین‌گونه که در جای دیگر در جایگاه مسئله به صورت یقینی اثبات می‌شوند.

فارابی، هم اولیات و هم تجربیات مطرح در حکمت عملی را جزء مبادی تصدیقی بدیهی در این دانش می‌داند. وی در آراء اهل مدینه فاضله از سه صنف اوائل نام می‌برد: اوائل در فلسفه اولی، اوائل در هندسه و اوائل در حکمت عملی، و اشاره می‌کند که نقش اوائل در حکمت عملی آن است که حسن و قبح اعمال انسانی با لحاظ آنها دانسته می‌شود (همو، ۱۹۹۵م، ص ۹۹). می‌توان گفت مراد فارابی از این اوائل تنها قضایای بدیهی اولی (اولیات) می‌باشد که صرف تصور دو طرف نسبت در آنها برای حکم به نسبت در این قضایا کافی است. البته این امکان هم وجود دارد که به قرینه اینکه فارابی از این اوائل به «معقولات اول مشترک» تعبیر می‌کند (همان) که مشترک به معنای متعارف و مشترک بودن مبادی تصدیقی بین میان مردم به جهت بداهتشان است و به همین دلیل از آنها به اصول متعارف تعبیر می‌گردد، بتوان گفت اوائل آمده در اینجا اعم از اولیات هستند و شامل دیگر قضایای بدیهی یعنی قضایای بدیهی غیر اولی مانند تجربیات نیز می‌شوند.

فارابی در کتاب البرهان، تجربیات به‌کاررفته در حکمت عملی را برگرفته از دانش عملی مرتبط با انجام افعال ارزشی می‌داند؛ زیرا در بیان رابطه سیاست علمی و سیاست عملی که سیاست نخست حاصل عقل نظری و برهانی است و سیاست دوم حاصل عقل عملی و مطرح شده در فضای جزئیات است، می‌گوید: سیاست علمی از تجربیات به‌دست آمده در سیاست عملی، به عنوان مبادی برای استنباط احکام و مسائل خود بهره می‌گیرد، همان‌گونه که علم طبیعی (که یک دانش برهانی است) از تجربیات به‌دست آمده در دانش طب، به عنوان مبادی برای استنباط مسائل خود استفاده می‌کند (همو، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۱).

این سخن فارابی نشان می‌دهد که سنخ حکمت عملی به گونه‌ای است که به قضایای تجربی به عنوان مبادی نیاز دارد و بسیاری از مقدمات قیاس‌هایش برگرفته از تجربیات به‌دست آمده در دانش عملی مرتبط با کنش خیر و شر است و از این جهت مانند علم طبیعی است که ارتباط تنگاتنگ با طب دارد و بنابراین بسیاری از مقدمات قیاس‌های برهانی در علم طبیعی و حکمت عملی برگرفته از تجربیات حاصل در دانش طب و دانش عملی مرتبط با افعال ارزشی است.

همین سخن فارابی را شاید بتوان از مطالبی که وی در بخشی از مقاله «فی معانی العقل» گفته است، استنباط کرد. فارابی در این مقاله، به شش معنای عقل اشاره کرده و درباره معنای چهارم عقل که آن را همان عقل آمده در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس ارسطو دانسته و آن را متمایز از عقل آمده در کتاب برهان ارسطو شمرده است، می‌گوید عقل در کتاب برهان، درک‌کننده بدیهیات علوم نظری (= علوم قیاسی برهانی نظری) است که بر پایه این بدیهیات، کلیات نظری استنباط می‌گردند و عقل در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس، درک‌کننده تجربیات یقینی در حیطه اعمال است که بر پایه این تجربیات، افعال ارادی انسان استنباط می‌گردند. بنابراین همان‌گونه که کارکرد عقل آمده در کتاب برهان، استنباط کلیات نظری از بدیهات نظری است، کارکرد عقل آمده در مقاله ششم اخلاق نیکوماخوس، استنباط افعال ارادی از تجربیات یقینی عملی در دانش تعقل (دانش ناظر به ایجاد کنش خیر و شر در خارج) است و این تجربیات عملی با مواظبت بر عادت پیدا کردن امور انسانی و تجربه آنها در طول زمان فراهم آمده‌اند و به هر مقدار که تجربه انسان بیشتر باشد قضایای عملی بیشتری به دست می‌آید و هر کس که در یک زمینه عملی خاص، تجربه فراوان کسب کند در آن زمینه صاحب رأی می‌گردد و مراد از صاحب رأی بودن این است که سخنش در آن زمینه بدون مطالبه دلیل و برهان پذیرفته می‌شود (همو، بی‌تا (مقاله فی معانی العقل)، ص ۴۸-۴۷).

بر پایه این سخنان فارابی در مقاله فی معانی العقل، تجربیات به‌دست آمده در دانش تعقل (معادل دانش فرونیسیس در آثار ارسطو)، مقدمات یقینی مربوط به افعال ارادی انسانی هستند که پس از مواظبت بر عادت پیدا کردن به امور انسانی و تجربه آنها در طول زمان فراهم می‌آیند. با این

لحاظ می‌توان استنباط کرد که افزون بر دانش تعقل، حکمت عملی نیز که یک دانش برهانی و یقینی است می‌تواند از این مقدمات برای اثبات مسائل خود بهره بگیرد.

همان‌گونه که در گذشته هم بیان شد، روشن است که سخنان فارابی درباره به‌کارگیری تجربیات حاصل از دانش تعقل در دانش حکمت عملی به این معنا نیست که این تجربیات در جایگاه اصول موضوعه و مصادرات برای حکمت عملی قرار دارند؛ زیرا این قضایا بدیهی هستند و به اثبات نیاز ندارند و تنها باید با فرآیند تجربه حاصل گردند که البته حصول آنها در علمی دیگر یعنی دانش تعقل انجام می‌گیرد.

۷. جایگاه مشهورات در حکمت عملی

در ادامه بحث از مبادی تصدیقی حکمت عملی، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا مشهورات می‌توانند مبدأ تصدیقی در حکمت عملی واقع شوند یا نه؟ و اگر نه، آیا این قضایا نقشی در حوزه حکمت عملی دارند یا نه؟ و اگر آری، این نقش چیست؟

در پاسخ به سه پرسش یادشده باید به چند مطلب اشاره کرد؛ نخست اینکه فارابی همان‌گونه که گذشت، در هنگام یاد کردن از مبادی تصدیقی بدیهی علوم برهانی و حکمت عملی، از مشهورات نام نبرد و دلیل این نام نبرد هم روشن است چراکه وی علوم برهانی و از جمله حکمت عملی را بر مبادی تصدیقی بدیهی استوار می‌داند. دوم اینکه مشهوراتی که بدیهی اند یعنی از صدق یقینی بین برخوردار هستند به حکم بداهتشان و نه از حیث مشهوری بودن، می‌توانند مبدأ تصدیقی در علوم برهانی واقع شوند. سوم اینکه مشهوراتی که بدیهی نیستند ولی از صدق یقینی نظری برخوردارند و در جای دیگر امکان اثبات آنها بر پایه بدیهیات وجود دارد، می‌توانند در جایگاه اصول موضوعه یا مصادرات و نه از حیث مشهوری بودن، مبدأ تصدیقی در علوم برهانی قرار گیرند. چهارم اینکه مشهورات اگرچه از حیث مشهوری بودن، مبدأ تصدیقی در علوم برهانی واقع نمی‌شوند، از حیث شهرت و به لحاظ تاریخی و تمدنی، در پیدایش علوم برهانی نقش دارند و خود فارابی به تقدم زمانی علوم جدلی بر علوم برهانی (همو، ۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۵) و نقش مشهورات در پدید آمدن دانش‌های برهانی (همان، ص ۳۸۳-۳۷۴) اشاره کرده است. پنجم اینکه مشهورات به فرهنگ‌سازی و آموزش و پرورش جامعه کمک می‌کنند و تدبیر و مدیریت جامعه و تعلیم و تادیب افراد جامعه بر اساس مشهورات صورت می‌گیرد.

درباره مطلب چهارم می‌توان افزود که فارابی گرچه مشهورات را در شمار مبادی تصدیقی حکمت عملی نمی‌داند، از این عبارت وی در کتاب الجدل «مقدمات بی‌نیاز از اثبات عبارتند از مقبولات، مشهورات، محسوسات و یقینیات و البته انسان در آغاز مشهورات را از یقینیات تمایز

نمی‌دهد و همه آنها را یکسان استعمال می‌کند و چه بسا تجربه نخست وی برای پی بردن به درستی مقدمات آن است که آنها را به صورت مشهوری و متفق‌علیه می‌یابد؛ زیرا اشخاص موضوعات مقدمات یقینی، محسوس هستند و احساس این جزئیات از سوی همه سبب می‌شود این مقدمات به صورت کلی و مشهوری یافت شوند. بنابراین سزاوار است مشهورات را در آغاز قرار داده و قضایای یقینی مشهوری را در شمار آنها بدانیم و در این صورت اصناف مقدماتی که به صورت اولی (مقدم بر چیزهای دیگر) استعمال می‌شوند و از هم تمیز داده می‌شوند عبارتند از محسوسات، مقبولات و مشهورات» (همان، ص ۳۶۴)، به دست می‌آید که از دید وی مشهورات در پدید آمدن علوم برهانی نقش دارند به این شکل که برای نمونه آغازین حکمت عملی با پذیرش قضایای مشهوری در حیطه افعال و اخلاق انجام می‌گیرد و این یکی از کارکردهای جدل در حکمت عملی است و البته حکمت عملی در ادامه با رعایت ضوابط منطقی در باب برهان، به صورت یک دانش برهانی یقینی در می‌آید.

فارابی در همین راستا و در توضیح بیشتر نقش تمدنی مشهورات و جدل در پدید آمدن علوم برهانی یقینی و از جمله حکمت عملی که برهانی بودن آن را پذیرفته، می‌گوید: به نظر می‌رسد در طاق ما و در فطرت و سرشت اولیه ما این نیست که مقدمات صادق بدیهی کلی بدون اینکه همه یا بیشتر آنها به کذب مخفی و نامعلوم مخلوط شده باشند، در ما وجود داشته باشند. نیز در فطرت و سرشت نخستین ما چیزی که با آن مقدمات بدیهی را سیر کنیم (به دست آوریم) جز اینکه تنها مشهور باشند، وجود ندارد. همچنین در طاق هیچ انسانی نیست که خودش خود به خود و به تنهایی به مشهورات متقابل آگاهی داشته باشد، بلکه یک طرف این قضایا برای انسانی و طرف دیگر این قضایا برای انسانی دیگر حاصل است. افزون بر آن در طاق هیچ انسانی نیست که از کذب هر مقدمه مشهور کلی که برخوردار از کذب جزئی و مخفی است، آگاه باشد. فارابی ادامه می‌دهد که به نظر می‌رسد مبادی نظر در امور و بررسی حق و صدق درباره آنها، مشهورات است؛ زیرا سبب حکم به ثبوت یا عدم ثبوت محمول برای موضوع در این امور و تصدیق به مطابقت آنها با خارج، شهرت است که البته ممکن است بسیاری از این احکام کلی درست نباشند و به صورت جزئی کاذب باشند و بسیاری از آنها نیز مقابلاتشان مشهور باشد و بنابراین یقینی نیستند بلکه ظنی اند و صدق کلی ندارند بلکه صدق جزئی دارند (همان، ص ۳۶۸).

درباره مطلب پنجم یعنی فرهنگ‌سازی و تعلیم و تأدیب در جامعه به کمک مشهورات نیز می‌توان به این سخن فارابی اشاره کرد که با تقسیم مشهورات به مشهورات مطلق و مشترک میان همه امم در باب اخلاق و افعال و مشهوراتی که اشخاص آنها محسوس است مانند «برف سفید است» و «سفید موجود است» می‌گوید: مشهورات قسم نخست در معرض تشکیک و اثبات و ابطال قرار نمی‌گیرند و

باید در جامعه تعلیم داده شوند و بر پایه آنها تأدیب صورت گیرد و افراد جامعه باید آنها را بپذیرند و خلاف آنها عمل نکنند؛ زیرا در غیر این صورت کسانی که پایبند به این قضایا نیستند و به آنها عمل نمی‌کنند شرور یا مظنون به شرور خواهند بود و مشارکتی در تحقق مدینه فاضله ندارند. نمونه این مشهورات که مطلوب جدلی واقع نمی‌شوند، چراکه هم از مبادی امور عملی (در فضای تعقل و تدبیر افعال خارجی نیک و بد) هستند و هم امکان ندارد (در فضای شهرت و اقبال عمومی) با چیزی شناخته‌شده‌تر از خود اثبات یا ابطال گردند، عبارتند از: عبادت خداوند، اکرام والدین، صلح ارحام، کمک به نیازمند، احسان به نیکوکار و شکر مُنعم. وی درباره مشهورات قسم دوم در صورتی که به اخلاق و افعال مربوط باشند معتقد است این مشهورات باید در معرض اثبات و ابطال قرار گیرند تا موارد صادق آنها از موارد کاذبشان بازشناسی شوند و از موارد صادق در علوم استفاده کرد (همان، ص ۴۲۴-۴۲۱).

ممکن است کسی با لحاظ سخن یادشده در بالا تصور کند که دیدگاه فارابی این است که در باب حکمت عملی، قضایای مشهور چنانچه از شهرت عام برخوردار باشند نیازمند اثبات نیستند و در شمار مبادی تصدیقی قرار می‌گیرند همان‌گونه که عده‌ای از سخنان ابن‌سینا در باب مشهورات و ارتباط آنها با افعال و اخلاق چنین برداشت کرده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۳۹-۳۳۳؛ عابدی شاهرودی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۸-۱۰۴). در برابر این تصور باید گفت فارابی سخن یادشده را در فضای جدل و ناظر به مبادی جدل مطرح می‌کند و نه در فضای برهان و ناظر به مبادی برهان؛ زیرا وی به صراحت قضایای مشهور را ظنی می‌داند که صدق آنها نیز بالعرض است و نه بالذات و نمی‌توانند مبدأ و مقدمه برهان که باید کاشفیت از واقع و صدق یقینی بالذات داشته باشند، قرار گیرند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۶۶-۳۶۲). گواه درستی این برداشت از متن فارابی، سخنان دیگر وی درباره نقش مشهورات در زیست انسانی است: «مشهورات، قضایایی هستند که با شنیده شدن تدریجی آنها و آگاهی از آنها به تدریج از سوی افراد جامعه، امت‌ها بچه‌های خود را تربیت کرده و آنان را با پذیرش این مشهورات بزرگ نموده و پس از بزرگ شدن نیز آنان را با این قضایا تأدیب می‌کنند. همچنین ارتباط امت‌ها با وجود بُعد جغرافیایی از یکدیگر و تفاوت زبان و مانند آن، با مشهورات صورت گرفته و انس و محبت میان آنها با این قضایا انجام می‌گیرد و بر پایه مشهورات، افعال مشترک از این امت‌ها صادر شده و آنچه را که یک امت نیک می‌داند، امت دیگر نیز نیک می‌شمارد» (همان، ص ۳۶۵-۳۶۴).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سخنان فارابی درباره استفاده از مشهورات در باب افعال و اخلاق انسانی، همان‌گونه که از متن وی نیز پیدا است، به مقام فرهنگ‌سازی و تعلیم و تربیت جامعه و نهادینه کردن ارزش‌های انسانی و نقش بستن آنها به صورت گزینه ثانوی در نفس کودکان مربوط است که با روش اقتناعی و اسکاتی از سوی عقل عملی انجام می‌گیرد و به آموزه‌های عقل

نظری در حکمت عملی که یک دانش برهانی است، مربوط نمی‌باشد. به دیگر سخن، نقش مشهورات در فرهنگ‌سازی درست جامعه، به حوزه تعقل و تدبیر برای پیاده‌سازی فضائل انسانی در سطح جامعه و در جان افراد جامعه مربوط است.

۸. نتیجه‌گیری

در نگاه فارابی موضوع علم، محور علم است به گونه‌ای که وحدت و تعدد علم به وحدت و تعدد موضوع بر می‌گردد و تمایز علوم ناشی از تمایز موضوعات آنها است. البته تمایز موضوعات علوم می‌تواند به لحاظ ذات آنها نباشد بلکه به لحاظ حالات آنها باشد که به سه گونه است. در صورتی هم که موضوع یک علم، واحد نباشد بلکه کثیر باشد، این موضوعات کثیر به لحاظ وجه اشتراک در جنس یا تناسب یا غایت یا مبدأ، موضوع علم واحد قرار می‌گیرند تا وحدت علم حفظ شود. مسائل علم قضایایی هستند که موضوعشان همان موضوع علم یا اجزاء و جزئیات موضوع علم است و محمول‌شان عوارض ذاتی موضوع علم است و بنابراین این قضایا با موضوع علم گره ذاتی دارند. مبادی علم به دو گونه تصویری و تصدیقی هستند و مبادی تصویری علم عبارتند از تعاریف مفاهیم مفرد علم یعنی تعریف موضوع علم و تعریف موضوع و محمول مسائل علم. مبادی تصدیقی علم نیز قضایای بی‌نیاز از اثبات در علم هستند که پایه اثبات مسائل علم می‌باشند. البته این مبادی تصدیقی یا بین‌علی‌الاطلاق هستند که نیازمند اثبات در هیچ‌جایی نیستند و به آنها «اصول متعارفه» گفته می‌شود، یا بین‌نسبی و نیازمند اثبات در علمی دیگر یا در جایی دیگر از خود همان علم هستند و در هنگام اخذ آنها در جایگاه مبدأ، از روی تسامح و حسن ظن یا با استتکار درونی نفس پذیرفته شده‌اند که به قسم نخست، «اصول موضوعه» و به قسم دوم، «مصادرات» گفته می‌شود.

به باور فارابی، مبادی تصویری حکمت عملی همان تعاریف موضوع حکمت عملی و تعاریف اجزاء و جزئیات و نیز تعاریف اعراض ذاتی این موضوع هستند که راه شناخت موضوع و مسائل این حکمت و مقدمه اثبات مسائل آن می‌باشند. مبادی تصدیقی حکمت عملی نیز قضایای یقینی اولی و تجربی مرتبط با افعال ارادی انسان هستند که بی‌نیاز از اثبات می‌باشند و همچنین قضایای یقینی غیر بدیهی هستند که در جای دیگر اثبات می‌شوند و در مقام تعلیم و اثبات برخی از مسائل حکمت عملی، در جایگاه مبدأ تصدیقی اخذ می‌شوند. از نگاه فارابی مشهورات جزء مبادی تصدیقی علوم برهانی و از جمله حکمت عملی نیستند چراکه این قضایا دارای صدق ظنی و غیر یقینی می‌باشند و البته این قضایا از یک سو در ایجاد زمینه تمدنی و تاریخی برای پیدایش دانش حکمت عملی و از دیگر سو در تعلیم آموزه‌های حکمت عملی به افراد جامعه و پیاده‌سازی آنها در جان فرد و اجتماع انسانی و تأدیب افراد جامعه بر اساس این آموزه‌ها، تاثیرگذار هستند.

منابع و مأخذ

۱. ابن رشد، محمد بن احمد (۱۹۸۲م). تلخیص کتاب البرهان. تحقیق محمود قاسم. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۲. ابن سهلان ساوی، عمر بن سهلان (۱۹۹۳م). البصائر النصيرية في علم المنطق. مقدمه رفيق عجم. بيروت: دار الفكر اللبناني.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). برهان شفاء. زیر نظر ابراهیم مدکور و تحقیق ابوالعلا عفیفی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
۴. ارسطو (۱۹۸۰م). منطق ارسطو. تحقیق عبدالرحمن بدوی. بيروت: دار القلم.
۵. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية في شرح الكفاية. بيروت: موسسه آل البيت لاحياء التراث.
۶. تهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶م). كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم. مقدمه رفيق عجم و تحقیق علی دحروج. بيروت: مكتبة لبنان ناشرون.
۷. عابدی شاهرودی، علی (۱۳۹۸). قانون اخلاق. تدوین سید حمیدرضا حسنی. قم: انتشارات کتاب طه.
۸. علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱). الجوهر النضید فی شرح منطق التجريد. تصحیح محسن بیدارفر. قم: نشر بیدار.
۹. فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفية. تحقیق جعفر آل یاسین. بيروت: دار المناهل.
۱۰. _____ (۱۴۰۸ق). المنطقيات (ج ۱). تحقیق محمدتقی دانش پژوه. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی.
۱۱. _____ (۱۹۹۵م). آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها. تصحیح علی بو ملحم. بيروت: دار و مكتبة الهلال.
۱۲. _____ (بی تا). مقاله فی معانی العقل (در المجموع). مصر.
۱۳. _____ (بی تا). موسیقی کبیر. تحقیق غطاس عبدالملک خشبه. قاهره: دارالکاتب العربی للطباعة و النشر.
۱۴. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۷۵). اساس الاقتباس. تصحیح سیدعبدالله انوار. تهران: نشر مرکز.